

گفت و گوی خیمه با حجت الاسلام والمسلمین سروش محلاتی

جامعه فقهی یا جامعه اخلاقی، مسئله این است حکومت به مقابله با دین می انجامد

عطاالله اسماعیلی: نام حجت الاسلام محمد سروش محلاتی، استاد درس خارج حوزه قم این روزها به خاطر یکی از سخنرانی‌هایش در محرم و طرح بحث مذاکره امام حسین (ع) و عمر سعد بیشتر سر زبان‌ها است اما گفت و گوی ما با این روحانی خوش برخورد و بی تکلف به دور از حاشیه و درباره جامعه اخلاقی و نسبت مناسک با اخلاق است. دغدغه‌ای که هم برای ما مهم است و هم برای استاد.

* همین که از دین سخن به میان می آید، از یک سو برخی از روحانیون بر مناسک عبادی و احکامی همچون نماز، روزه و حجاب تأکید می کنند؛ اما از سوی دیگر برخی از روشنفکران بر رعایت اصول اخلاقی همچون صداقت، امانت‌داری، وفای به عهد و مانند آنها اصرار می ورزند، پرسش این است که دیندار بودن در گرو تأکید بر کدام یک از این دوست؟ احکام مناسکی یا احکام اخلاقی؟

در جامعه عملاً این دو رویکرد وجود دارد و نمونه‌های آن دیده می شود، ولی به لحاظ اصولی و مبنایی، این تفکیک و جداسازی قابل قبول نیست. زیرا همان احکام فقهی که شما از آن یاد کردید مثل نماز و روزه و حتی حجاب، دارای اهداف و غایات اخلاقی است، مثلاً در قرآن آمده است که نماز

از زشتی که همان قبح اخلاقی است، انسان را بازمی‌دارد؛ «ان الصلاه تنهى عن الفحشا و المنکر»، پس نباید مناسک عبادی را در مقابل احکام اخلاقی قرار داد؛ بلکه این مناسک به تحکیم و تثبیت ارزش‌های اخلاقی می‌انجامد.

* این رابطه بین مناسک و اخلاق را شما از چه راهی اثبات می‌کنید؟ البته این موضوع در قرآن آمده و شما هم به آن اشاره کردید ولی آیا راهی برای اثبات عقلی یا تجربی آن هم وجود دارد؟ منظورم این است که این ادعا با واقعیت‌های عینی در میان دینداران، سازگار نیست!

درباره وضع اخلاقی دینداران در جامعه ما در ادامه صحبت می‌کنیم؛ ولی اصل رابطه مناسک و اخلاق، مبتنی بر درک درست از عبادت و مخصوصاً نماز است، اگر نماز توجه به خداوند را در انسان زنده می‌دارد و به درک حضور حق می‌رساند و موضوع قیامت و پاداش و جزا در سرای دیگر را به یاد ما می‌آورد و روزانه پنج نوبت به ما متذکر می‌شود، قهراً چنین عملی، بازدارنده از مفاسد خواهد بود. علامه طباطبایی در این باره مطلب زیبایی دارد، ایشان می‌گوید: اگر انسان مدت کوتاهی بر نماز مداوات داشته باشد و آن را با راستی و حقیقت به جا آورد، ملکه پرهیز از زشتی‌ها قطعاً در او به وجود می‌آید. به هر حال تردیدی نیست که هر چه در انسان یاد خدا قوی‌تر باشد، ملکه دوری از معصیت و نافرمانی که زشتی‌های اخلاقی هم جزئی از آن است، قوی‌تر است، از طرف دیگر روزه هم دارای چنین تأثیری است که در قرآن با «لعلکم تتقون» به آن اشاره شده است؛ چون همین امساک، گامی در جهت تسلط انسان بر قوای نفس خویش است و اراده انسان را در برابر خواهش‌های نفسانی و حیوانی تقویت می‌کند، یعنی انسان قدرت مدیریت بر خود را پیدا می‌کند و مگر ممکن است کسی

چنین مدیریت شایسته‌ای بر خویش نداشته باشد و در عین حال یک انسان اخلاقی باشد؟ پس اگر ما روح تربیتی مناسک عبادی را توجه کنیم، رابطه مناسک و اخلاق خیلی روشن می‌شود.

*** بر اساس این تحلیل ما در یک جامعه دینی با رونق بیشتر مناسک دینی باید شاهد رواج بیشتر اخلاق هم باشیم، اگر این ملازمه را قبول دارید، آیا وضع جامعه ما هم این نظر را تأیید می‌کند؟**

به دو نکته توجه کنید تا پاسخ روشن شود؛ یکی آنکه همه نمازها، در یک سطح نیست، برخی از نمازها معیوب و ناقص و برخی در حد متوسط و بعضی کامل است، لذا از هر نمازی توقع و انتظار هر نوع بازدارندگی در برابر فحشا نمی‌رود، چون نمازهای ضعیف، تأثیرات ضعیف دارند. دوم آنکه تأثیر نماز از نوع اقتضاست نه از نوع علت تامه. در تفسیر المیزان در ذیل همان آیه علامه این مطلب را توضیح داده یعنی باید به دیگر شرایط مشخص هم توجه کرد و در نظر گرفت که در برابر این مقتضی، چه موانعی وجود دارد که جلوی اثر نماز را می‌گیرد. مثلاً محیط نامناسب و فضای اجتماعی نامساعد از اثر تربیتی نماز می‌کاهد و حال و هوای تثبیت نمازگزار را به هم می‌ریزد. شما تأثیر عوامل مختلف را در وقوع جرم و رفتارهای غیراخلاقی فراموش نکنید. مناسک مذهبی و دینی، ذاتاً به تقویت اخلاق کمک می‌کنند؛ ولی این تأکید به عامل درونی، به معنی بی‌اثر بودن عوامل بیرونی نیست.

*** آیا از صحبت شما می‌توان نتیجه گرفت که دولت اسلامی موظف است برای ترویج**

اخلاق مناسک دینی را در جامعه الزامی کند؟

این گونه استنتاج، خیلی روشن و دقیق نیست، مقصود از الزام دولت چیست؟ یعنی دولت، شهروندان را مجبور به انجام مناسک مذهبی کند و با قهر و زور به رعایت آن وادار کند؟ اگر مقصودتان این است، پاسخ بنده این است که کاربرد زور و اجبار در مناسک، موجب ضایع شدن غایت اخلاقی آنهاست؛ یعنی کسی که به زور به کاری وادار می‌شود آن کار نمی‌تواند تأثیر مثبت اخلاقی بر روح و روان او داشته باشد. مثلاً زکات یک فریضة اسلامی و دارای یک هدف اخلاقی است که انسان را از تعلقات دنیوی پاک کند و جان انسان را از آلودگی به مادیات منزّه سازد؛ «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» ولی اگر زکات با زور و فشار اخذ شود هرگز این اثر معنوی و اخلاقی را ندارد و حرص و ولع آدمی را کنترل نمی‌کند با توجه به وجود همین قرینه در آیه است که بنده با برداشت کسانی که «خُذْ» را به معنای «اجبار» گرفته‌اند، موافق نیستم. از طرف دیگر عده‌ای از فقها فرموده‌اند: زکات هر چند عبادت است و در آن «قصد قربت» شرط است و اخذ به زور با قصد قربت مالک منافات دارد یعنی مالک نمی‌تواند در چنین وضعی قصد قربت داشته باشد؛ ولی این مشکل با قصد قربت از سوی حاکم شرع به نیابت از مالک حل می‌شود؛ ولی با توجه به اشکالی که بنده عرض کردم، این پاسخ مشکل را حل نمی‌کند.

*** ولی سؤال ما این است که مگر همه احکام شرعی و فقهی ما دارای غایت اخلاقی است**

که به کارگیری اجبار در اجرای آنها با دشواری مواجه گردد؟

بنده چنین ادعایی ندارم، بله برخی از احکام دارای غایت اجتماعی است و جنبه حقوقی دارد مثل رعایت حقوق دیگران از قبیل خلع ید از غاصب که به مال دیگران تعدی کرده است در اینجا ضرورت همزیستی در جامعه اقتضا می‌کند که از قوه قهریه هم استفاده شود؛ ولی در این موارد ادعا نمی‌شود

که با اعمال قوه قهریه می‌خواهیم غاصب را تربیت کرده و روح آلوده او را پاک کنیم و لذا باید بین این دو دسته از احکام تفکیک کرد و مناسک عبادی، در دسته اول قرار دارند، برخی از احکام هم دارای هر دو جنبه‌اند که به اقتضای هر جنبه، حکمی پیدا می‌کند. از آیات قرآن استفاده می‌شود که مثلاً نگاه به نامحرم حکمی به اقتضای یک غایت اخلاقی است و نه به اقتضای غایت اجتماعی. چون پس از دستور به ممنوعیت چشم‌چرانی «قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم» اضافه شده است که پرهیز از هرزگی در نگاه، موجب «پاکی انسان» است؛ «ذلک ازکی لهم»، یعنی کسانی که چشم به نامحرم می‌دوزند، ذهن و فکر خود را آشفته می‌کنند و این آشفتگی به آلودگی روح و تحریک هیجانات درونی می‌انجامد و آثار آن در رفتارهای غیراخلاقی نسبت به نامحرمان ظاهر می‌شود، ولی آیه به جای آثار اجتماعی، بر آثار اخلاقی این‌گونه نگاه تأکید کرده است و چون مسئله جنبه اخلاقی دارد، لذا ایجاد ممنوعیت فیزیکی، نمی‌تواند تأمین‌کننده این هدف باشد. مثلاً در وضع خورشیدگرفتگی که نگاه کردن به خورشید، برای چشم ضرر دارد، اگر جلوی چشم کسی را به زور بگیرند، هدف تأمین شده و از آسیب در امان می‌ماند؛ ولی در نگاه شهوانی، جلوگیری کردن با زور، آرامش روانی به دنبال ندارد.

*** صحبت‌های شما، تبیین رابطه فقه و اخلاق بود، ولی می‌دانید بسیاری کسانی که بدون اهتمام جدی به مناسک دینی، از ارزش‌های اخلاقی طرفداری می‌کنند و این گرایش در میان روشنفکران ما نیز مطرح است، بین دیدگاه شما که در واقع برگرفته از همان منابع سنتی و**

فقهی است با نگاه این گروه، چه تفاوتی وجود دارد؟

این سؤال شما کلی است و ابهام دارد، ببینید، روشنفکران مسلمان، بسیار متفاوت و متنوع‌اند مثلاً مهندس بازرگان یا دکتر سحابی، از روشنفکران به حساب می‌آیند، ولی در عین آنکه انسان‌های

اخلاقی بودند، به موازین شرعی نیز پای‌بند بودند، پس همه آنان را نمی‌توان نسبت به مناسک دینی کم‌اهتمام دانست. ولی برخی چنین‌اند و هیچ استعبادی هم ندارند، چون مناسک دینی، قلمرو وسیع و گسترده‌ای دارد و فقه در مورد همه رفتارهای انسان با «باید» و «نباید» داور می‌کند و تکالیف زیادی ارائه می‌کند در حالی که قلمرو اخلاق برای آنها بسیار محدودتر است؛ مثلاً در همین مسئله «نگاه به نامحرم» آنها چنین کاری را ذاتاً خلاف اخلاق نمی‌دانند مگر آنکه این نگاه نقض حریم خصوصی باشد یا طرف مقابل رضایت به آن نداشته باشد، ولی از نظر شرعی، حرمت مقید و محدود به این امور نیست. در نگاه بسیاری از ایشان احکام اخلاقی، بیشتر برخاسته از یک توافق جمعی در جهت زندگی بهتر است و این تلقی با تلقی ما از اخلاق متفاوت است.

*** آیا شما معتقدید احکامی که اینک در فقه وجود دارد و در فتاوی فقها دیده می‌شود، برای بقای اخلاقی جامعه کافی است. یعنی با اهتمام به آن فتاوی می‌توان به سطح مطلوبی از زندگی اخلاقی رسید؟**

نه، بنده فتاوی موجود را کافی نمی‌دانم و به نظرم کاستی‌های مختلفی دارد که باید برای ترمیم و تکمیل آن تأمل و چاره‌اندیشی کرد؛ مثلاً فقه ما راه را برای برخی از کارهای خلاف اخلاق باز می‌گذارد و فتوا به جواز آنها می‌دهد که یک نمونه آن جواز خلف وعده است و این فتوا به ویژه در زمینه مسائل سیاسی، می‌تواند منشأ مفساد فراوانی شود. مثال دیگر قیدهای مهمی است که برای برخی احکام اخلاقی گذاشته می‌شود و با باز کردن راه استثناء، اصل حکم سست می‌شود؛ مثلاً فقه می‌پذیرد که دروغ حرام است، ولی با جواز دروغ مصلحت‌آمیز، چنان راه توجیه برای دروغ گفتن باز می‌شود که به راحتی می‌توان برای هر دروغی یک مصلحتی پیدا کرد! یا اینکه عده‌ای از فقها، در کنار

حرمت دروغ «جواز توریه» را مطرح می‌کنند و خود این جواز توریه، راه را برای هر دروغ‌گویی باز می‌کند لذا کسانی که بلد باشند توریه کنند، اصلاً راست و دروغ‌شان قابل تشخیص نیست و البته هیچ وقت هم دروغ نمی‌گویند! بلکه به طور کلی می‌توان گفت که باز بودن «راه حيله» که در بسیاری از مسائل شرعی مطرح شده، شخص دیندار را برای فرار از قیود اخلاقی، آزاد و رها می‌گذارد.

* بسیاری از دینداران بر این باورند که جامعه دینی از جامعه غیر دینی، اخلاقی‌تر است

چون حضور دین به تقویت اخلاق می‌انجامد، آیا شما هم با این دیدگاه موافقید؟

بنده معتقدم، جامعه دینی «می‌تواند» اخلاقی‌تر باشد، یعنی هیچ ملازمه‌ای در اینجا وجود ندارد، هر چند در دین زمینه‌هایی برای اخلاقی‌تر شدن وجود دارد، ولی دین «یک عامل» است و تا وقتی عوامل دیگر اخلاقی بودن با آن هماهنگ نباشد، این یک عامل نمی‌تواند چندان مؤثر باشد. برای توضیح به این مثال توجه فرمایید: جامعه امیرالمؤمنین به لحاظ نوع حکومت و شایستگی حاکم در بهترین وضع قرار داشت؛ ولی از انتقادهایی که حضرت درباره وضع اخلاقی جامعه دارد، معلوم می‌شود که همان جا هم مشکلات جدی اخلاقی وجود داشته است. نهج‌البلاغه پر است از انتقادات حضرت از وضع مردم کوفه که بسیاری از آنها جنبه اخلاقی دارد مثل خیانت در امانت و حتی حضرت تعبیر سنگین «فساد مردم» را به کار برده: «و بفسادکم فی بلادکم» و در نقطه مقابل اصحاب معاویه را «اهل صلاح» دانسته است: «و صلاحهم فی بلادهم». اخلاق شهروندان تحت تأثیر عوامل فراوانی است و علی‌القاعده دین به آن کمک می‌کند ولی گاه ممکن است تأثیر آن معکوس باشد مثلاً مردمی که از حکومت خود ناراضی هستند و حکومت هم به نام دین است، در اینجا مقابله با حکومت به مقابله با دین می‌انجامد و در ضمن مقابله با دین - اخلاق هم که جزئی از آن است - آسیب جدی می‌بیند.

* شما هم قبول دارید که جامعه ما در زمینه اخلاق سیر نزولی دارد؟ آیا این سیر در

اهتمام به مناسک دینی هم وجود دارد؟ یا اولی رو به نزول ولی دومی در صعود است؟

پاسخ به اینگونه سؤالات دشوار است، چون از یک طرف خیلی کلی و عام است و از طرف دیگر اطلاعات میدانی کافی در اختیارمان نیست. ولی شاید بتوان به صورت خاص و جزئی درباره برخی موضوعات قضاوت کرد آن هم قضاوتی در حد یافته‌های شخصی. مثلاً صداقت به عنوان یک شاخص در چند دهه اخیر، سیر نزولی داشته و در مقابل ریاکاری و فریب سیر صعودی طی کرده است. بله برخی از مناسک دینی، سیر صعودی دارد مثلاً اعتکاف در ماه رجب، هم اینک چند برابر بیست سال قبل است. مراسم عزاداری امام حسین (ع) به لحاظ شکلی نزول که نداشته، شاید صعود هم داشته است، ولی به لحاظ محتوایی و معنوی، قطعاً سیر نزولی داشته است. شکل‌گرایی و صورت‌گرایی در مراسم دینی به شدت رو به گسترش است و این وضع عناصر اصلی مناسک را که یکی معرفت و دیگری اخلاص باشد را تضعیف می‌کند و دیگر چنین مناسکی، توجیه اخلاقی و معنوی نمی‌تواند داشته باشد. مناسک وقتی با ارزش است که در درون خود، تحول‌آفرین باشد و انسان را از منجلاب آلودگی بیرون آورد، متأسفانه به نظر می‌رسد در حال فاصله گرفتن از این وضع هستیم.

* با کمال تأسف در جامعه ما دینداران نسبتاً زیادی هستند که تقیدی نسبت به برخی

ارزش‌های اخلاقی ندارند، مثلاً دروغ در میان آنها زیاد دیده می‌شود، شما این وضع را

چگونه تحلیل می‌کنید؟

میزان تقیّدی به یک حکم، بستگی به این دارد که شخص چقدر برای آن اهمیت قائل باشد، همان‌طور که انسان‌ها اگر یک بیماری را مهم بدانند، در پرهیز از آن خیلی جدی هستند، ولی اگر بیماری جزئی باشد اقدام در برابر آن هم جدی نخواهد بود. لذا گاه در میان دینداران، یک عمل ضد اخلاقی که اتفاقاً شرع هم نسبت به آن خیلی اهتمام دارد و به شدت تقبیح کرده به راحتی اتفاق می‌افتد، دلیل آن هم این است که در ذهنیت مردم، آن کار قبح چندانی ندارد، مثال روشن آن غیبت کردن است که از نظر شرع خیلی زشت است تا جایی که «الغیبه اشد من الزنا» ولی فعلاً مردم چنین قبح و زشتی در آن نمی‌بینند، لذا به راحتی متعرض، عرض و آبروی دیگران می‌شوند؛ ولی چون احترام مال افراد برای‌شان خیلی مهم است به راحتی متعرض اموال دیگران نمی‌شوند و سرقت کم اتفاق می‌افتد. در فقه هم برخی از فقها فرموده‌اند که اگر فردی مرتکب گناه کبیره شود ولی آن را کبیره نداند، در واقع فاسق نمی‌شود. در حقیقت، وقتی منکر بودن یک منکر در جامعه تغییر می‌کند، عکس‌العمل و حساسیت هم نسبت به آن کم می‌شود، به نظر بنده این تغییرات، تغییرات دینی نیست و نباید به حساب دین گذاشت.